

اعتقاد من این است که این کسانی که در نشریات دانشجویی قلم می‌زنند و کار می‌کنند، بایستی مجموعه‌هایی را تشکیل بدهند برای استمرار حرکتشان برای بعد از دوره‌ی دانشجویی. همان‌طور که اشاره کردند درست است؛ همین‌هایی که الان در نشریات قلم می‌زنند یک روزی دانشجو بودند، لکن همه‌ی آن کسانی که در دوره‌ی دانشجویی اهل این کار بودند، وارد جریان قلم‌زنی در نشریات و اداره‌ی نشریات و مطبوعات و مانند اینها نشدند. به نظر من می‌توانند در این زمینه هم کار کنند



۱۳۹۸/۰۳/۰۱

نقاب

گاهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی
نقاب انجمن اسلامی دانشجویان
مستقل دانشکده روانشناسی و علوم
تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی(ره)
شماره ۱۶- اسفند ۱۴۰۲

در این شماره از نشریه می‌خوانید:

- ۱ چرا بررسی نمی‌کنیم؟
- ۲ برای تردید
- ۳ ستاره از همه بزرگ‌تره
- ۴ بانک‌های بنگاه دار

چرا بررسی نمی‌کنیم؟!

ابوالفضل صابری

عضو فعال دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی

گاهی اوقات انسان نمی‌فهمد خواب است یا بیدار. ناگهان چشم باز می‌کند و انگار در دنیای دیگری زیست می‌کند. تا الان به این مسئله فکر کرده‌اید که چطور یک اندیشه یا اخلاقی را می‌پذیریم، بدون آنکه بفهمیم اصلاً چه شده‌است؟ یکبار مرد و مردانه بنشینیم و فکر کنیم چه چیزهایی را در مواجهه با سایر فرهنگ‌ها و تفکرها باید پذیرفت و کدام بخش را در سطل زباله ذهن انداخت. متن پیش روی شما قصدش بر این است که دو روی سکه یک واقعیت را به شما نشان دهد و داوری درباره آن را نیز به جدان افراد واگذار می‌کند

چشم‌های بیدار اما ذهن خواب

به این روز نزدیک می‌شویم بعضاً مواجه می‌شویم با موجی از عکس‌ها و نوشته‌هایی که محتوایی چون افسردگی و جدایی دارند؟ هروقت به تمام ابعاد یک موضوع مسلط شدیم قطعاً چنین تصمیماتی نخواهیم گرفت

الگوی سالم

سوالی از شما دارم، چرا سالروز ماجرای افسانه‌ای مرگ یک کشیش که عاشق دختر زندانبان خود بوده به عنوان روز عشق مطرح می‌شود و اینقدر مورد استقبال قرار می‌گیرد؟ ما الگوهای داریم کسانی که نمی‌توان آنها را داخل دیدگاه‌های نژادی و قومیتی دید چرا که آنها تجسمی از شیوه و ارزش‌هایی هستند که وقتی هر انسانی آنها را می‌بیند به آن افتخار می‌کند و از خود می‌داند. گواه این مطلب را می‌توان در جملات دانشمندان و مشاهیر سایر ملت‌ها نیز دید. از مهاتما گاندی گرفته تا جرج جرداق مسیحی. اگر هم می‌خواهیم یک بهانه داشته باشیم برای این‌گونه مراسمات، مگر در فرهنگ و سنت‌های خودمان این‌گونه بهانه‌ها اصلاً وجود ندارد که هرچه رسانه‌ها به ما غالب می‌شود را به رسمیت می‌شناسیم. آیا سالروز مرگ یک کشیش که نه بسیاری از ما می‌دانیم دقیقاً که بوده و چه کرده و نه ربطی به اصالت ما دارد قشنگ‌تر است که به عنوان روز عشق تلقی شود یا سالروز ازدواج مولا امیرالمؤمنین(ع) با بی‌بی دو عالم حضرت زهرا(س) که همه هویت و داشته‌های ما هستند؟



۱۴ فوریه یا ۲۵ بهمن روزی است که از آن به عنوان روز عشق یا ولنتاین یاد می‌کنند و روز به روز هم بیشتر میان نسل جوان جا باز می‌کنند. راستش نمی‌دانم چرا فرهنگی را می‌پذیریم، بدون آنکه بدانیم دقیقاً چه تاثیری بر ما می‌گذارد؟ آیا به نظر شما نیاز نیست آن را قدری بالا و پایین کرد و خوب و بدش را فهمید، سپس دست دوستی به آن داد. وقتی قدم اول در مسیری را برداشتیم، قدم‌های بعدی آسان‌تر می‌شود. بیم آنست اگر امروز ولنتاین، هالوین و امثال آن را به رسمیت بشناسیم قطعاً در قدم‌های بعدی ناخواسته و بدون آنکه خودمان بفهمیم، ناگهان خود را غرق در میان سنت‌هایی می‌یابیم که دیگر چیزی از فرهنگ اصیل‌مان باقی نگذاشته‌اند. از سویی دیگر، با نگاهی کلان‌تر، کشورهایی چون ترکیه، عربستان، مالزی و... را می‌بینیم که برای این روز محدودیت‌هایی اعمال می‌کنند. راستی نگران چه چیزی می‌توانند باشند جز لطمه‌ای که قرار است به فرهنگشان وارد شود و بعد از مدتی مجبور شوند تن جامعه‌ای مریض را دوباره احیا کنند. آنچه که از روز ولنتاین یاد می‌کنند صرفاً به معنای عشق است. اما آنچه که در کف جامعه رخ می‌دهد این است که نهاد خانواده را تحت الشعاع قرار داده و موجب افزایش دوستی‌های پنهان و ناسالم شده است. این روز ملزوماتی با خودش به‌همراه دارد که هرچه به آن نزدیک می‌شویم اثرات آن را می‌بینیم. مثلاً شاهد عکس‌ها و تصاویری از خودزنی دانش‌آموزان دبیرستانی هستیم که نشان از به خطر افتادن سلامت ذهنی و روحی شان می‌دهد. اگر قصد پذیرفتن چنین فرهنگی را داریم بحثی نیست، حداقلی‌ترین کار این است که قبلش زرق و برق‌ها و آرایش غلیظش توسط رسانه‌ها را کنار بزنیم و جان مطلب را ببینیم. نکته جالبی که وجود دارد این است که طبق مصاحبه‌هایی که با افراد شده آمار میزان قهر و جدایی‌ها در این روز بیشتر است. چراکه افراد می‌بینند انتظاراتی که از طرف مقابل داشته‌اند برآورده نشده‌است و در واقع آن رویاپردازی‌هایی که کرده بودند و از دیگری توقع داشته‌اند محقق نشده است. سوالی که وجود دارد این است، چرا رابطه‌هایی از این دست که در این‌گونه روزها ایجاد می‌شود پایدار نیست و عاقبت به جدایی ختم می‌شود؟ چرا هنگامی که

نکته مهم دیگری که وجود دارد این است که یک نگاه هم باید به سیاستگذاری‌هایمان ببینیم که چقدر جایگزین برای ما معرفی کرده و آن را جا انداخته که دیگر محتاج به غیر نباشیم. این که یک جوانی که تازه پا از خانه کوچک خود بیرون گذاشته و وارد محیط وسیع‌تری به نام اجتماع شده و ناگهان مواجه می‌شود با چیزهای جور و اجوری که هر کدام کشش و تمایلی برای او ایجاد می‌کنند، او چقدر مقصر است در پذیرفتن پدیده‌های نوظهوری که تاکنون برای او گمنام بوده است؟ نهاد های فرهنگی که وظیفه این مهم را به گردن دارند، دقیقاً چقدر روی آن تمرکز کرده و جامعه را به سمت آنچه که باید سوق داده‌اند؟ به راحتی نمی‌توان از کنار این موضوع گذشت، اما چه کنیم که مجال اندک و سخن بسیار است

پر کردن خط مقدم با شوک و اعتراف

در جنگ جهانی اول وقتی که سایه جنگ و درگیری دولت‌ها بر تمامی عرصه‌ها افتاده بود، گروه بسیاری از سربازان در مقابله با ترس‌های خود دچار آسیب روانی و پیش از رسیدن به خط مقدم راهی بیمارستان شدند. واکنش بخشی از روانپزشکان به سیل روان‌رنجوران جنگی، پست و منحط دانستن و «انگل اجتماع» (Kraepelin, ۱۹۱۹) (به نقل از Erós et al, ۲۰۱۹) خواندن ایشان بود. پزشکان ارتش متقاعد شده بودند روان‌رنجوران جنگی یا عمداً خود را به بیماری زده تا از خدمت نظامی فرار و مشمول حقوق و مزایا شوند و یا دچار نوعی بیماری ارثی هستند که آنها را از هر گونه احساس عزت نفس، اراده و میهن پرستی تهی می‌کند. براساس چنین نظریاتی روانپزشکان نظامی در درمان‌های خود تلاش می‌کردند از افراد به «غیراخلاقی بودن انگیزه‌های فردی بی‌اهمیت‌شان برای نرفتن به جنگ» اعتراف بگیرند. با روش‌هایی مانند دادن شوک الکتریکی، آنها را به مبارزاتی واقعی تبدیل می‌کردند. آنها تمامی عملکرد غیر انسانی خود را با «میهن پرستی» توجیه می‌کردند. روانپزشکان بریتانیایی در سال ۱۹۱۷ در مقابل این وضعیت دست به اعتراض زدند اما صدای آنها تا پیش از اتمام جنگ شنیده نشد. (۲۰۱۹) گرایش‌های سیاسی و فشارهای جنگ در دوران جنگ جهانی اول باعث شد روانپزشکان نظامی با نادیده گرفتن نظرات دیگران، دست به روش‌هایی غیرانسانی و خشونت‌آمیز در قبال بیماران جنگی بزنند. صدای روانپزشکان بریتانیایی نیز در اعتراض به این شیوه‌ها و نظرات شنیده نشد.

مطالعات مستقل برنیز

نمونه دوم یادداشت در ارتباط با تاثیر اقتصاد بر پژوهش‌های روانشناسی است. ادوارد برنیز، پدر صنعت ارتباطات عمومی در ایالات متحده است. فردی که با شرکت‌های بزرگ قراردادهایی برای تبلیغات می‌بست و یکی از روش‌های جالب و موفق اش، استخدام چند روانشناس برای نوشتن گزارش‌هایی درباره مناسب بودن کالاها بود. این گزارش‌ها در میان مردم منتشر می‌شدند و برنیز در برابر آنها وانمود می‌کرد که این گزارش‌ها مطالعاتی مستقل و غیر وابسته اند. (Adam Curtis, ۲۰۰۲) سرمایه‌های برنیز باعث بوجود آمدن گزارش‌ها و مطالبی روانشناختی شد که ظاهری علمی داشتند اما در واقع یادداشت‌هایی تبلیغاتی بودند و اعتبار و صداقت علمی آنها مورد سوال است.

چرا بیماری‌های جدیدی کشف می‌کنیم؟

اما نمونه تاریخی آخر، داستان یک سفارش اقتصادی یا فشار سیاسی نیست بلکه ماجرای نگرانی‌ها و انتقاداتی است که در بازه زمانی ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۲، یعنی در زمان نوشتن پنجمین نسخه راهنمای تشخیصی و اماری اختلالات روانی (DSM۵) صورت گرفت. کتابی در مورد تشخیص‌های روانپزشکی و اختلالات روانشناختی که بسیار پرفروش و مورد پذیرش میان جوامع علمی مختلف است. در طی آن سال‌ها، منتقدی از نقش صنعت داروسازی در کشف یا به عبارت دیگر ساخت و تشخیص بیماری‌های جدید، با عبارت «موتور تشخیص» یاد کرد. (Jutel, ۲۰۰۹) (به نقل از Erós et al, ۲۰۱۹) او در این نگرانی نسبت به بیماری‌سازی تنها نبود. طی آن سال‌ها حتی به روش تدوین و نگارش این کتاب نیز انتقاداتی وارد شد. توماس ار. استایل، مدیر موسسه ملی سلامت روان ایالات متحده، درست چند روز پیش از انتشار این کتاب نوشت: ...ضعف آن عدم اعتبار است. برخلاف تعاریف ما از بیماری اسکیمیک قلبی، لنفوم یا ایدز، تشخیص DSM بر اساس اتفاق نظر در مورد مجموعه‌هایی از علائم بالینی و نه هیچ معیار آزمایشی عینی است. (Insel, ۲۰۱۳) (به نقل از Erós et al, ۲۰۱۹) گذشته از اینکه نسبت به این نگرانی‌ها و انتقادات، چه پاسخی داده شد و چه مباحثی در این میان مطرح است، قصد این یادداشت از کنار هم نوشتن سه رویداد تاریخی، دادن انگیزه کافی به نویسندگان و شماسست تا بتوانیم بدون نگرانی نسبت به آنکه مبدا دست به عملی غیرمنطقی می‌زنیم، پیش از پذیرش نتایج یک پژوهش روانشناختی، مکث و تردیدی داشته باشیم و نسبت به ریشه‌های سیاسی یا اقتصادی آن و احتمال سوگیری، بیشتر توجه بکنیم.

برای تردید

سید طاها فرجادی

عضو فعال دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی



تصور عمومی نسبت

به مشاوره و روان درمانی نه کاملاً مثبت و نه کاملاً منفی است. نقدهایی مثل بیهوده و غیرضروری بودن یا کلاهبردار بودن بعضی مشاوران را در میان برخی از خانه‌ها و خانواده‌ها می‌توان شنید. گذشته از درستی یا نادرستی تصویرهای منفی روان درمانی، مهم این است که ما آن را پدیده‌ای سیاه و سفید یا صفر و یک نمی‌دانیم. اما ماجرا نسبت به پژوهش‌ها و نظریات روانشناختی تا حدودی متفاوت است. گروه‌های مختلفی از مردم، خصوصاً قشر قابل توجهی از دانشجویان، پژوهش‌های روانشناختی را بدون مکث و تردید، معتبر و دارای نتایجی خدشه‌ناپذیر می‌دانند. در صحبت‌ها اگر بشود به آنها استناد و در مواجهه با دیدگاه‌های گوناگون از آنها به عنوان سنجه درستی یا نادرستی استفاده می‌کنند. در این میان آنچه که جای خالی‌اش در داورها و برداشت‌ها احساس می‌شود امکان تاثیر سیاست و اقتصاد در روانشناسی و سوگیری پژوهش‌ها است، چه در اینکه آنها چگونه انجام شوند و چه اینکه چگونه و تا چه حدی منتشر شوند.

خاله مایه همکلاسی

داریم اسمش ستاره ست. ۱۲ سالشه!
ولی سر کلاس دوم می‌شیننه... آره...
چون وقتی بچه بوده باباش از دنیا
رفته! اونم ناراحت بوده نیومده مدرسه.
الانم که اومده از همه بزرگ تره.
درشتم خوب نیست.
بعضی وقتا ما می‌پریمش خونه شون.
تازه یکی دیگه از بچه‌ها هست ۱۰
سالشه ولی کلاس اوله. وقتی کرونا
اومد دیگه نرفت مدرسه؛ الان تازه
اومده مدرسه..

ستاره از همه بزرگ‌تره

تأملی بر مسئله بازماندگی از تحصیل

فاطمه افتخاری پور
عضو فعال دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی

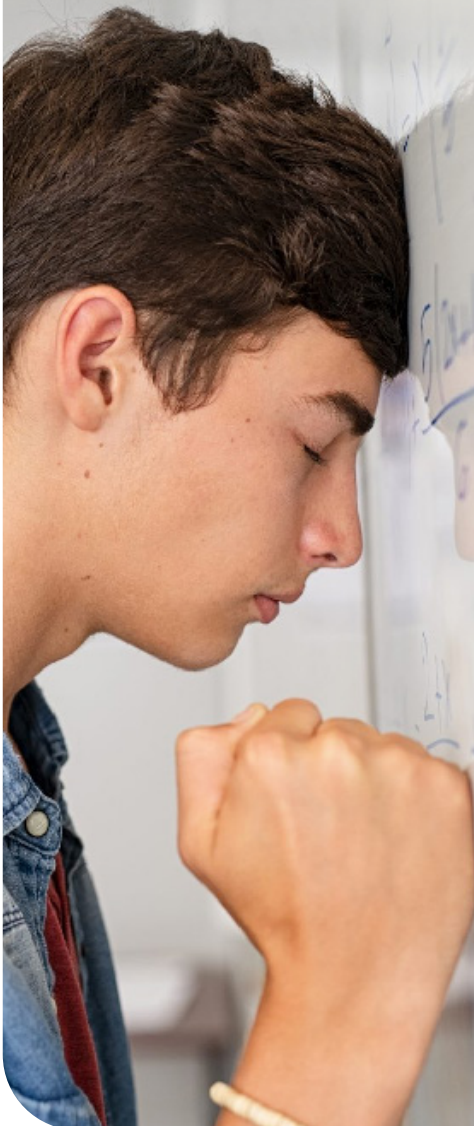
این مکالمه، تنها درباره یک کلاس درس از هزاران کلاس درس در ایران است. ترک تحصیل و بازماندن از تحصیل یکی از مسائل حال حاضر سیستم آموزش و پرورش ایران و جهان است. اینهمه تلخی گنجانده شده در چند سطر بالا اتفاقاً بخش مثبت ماجراست. این دانش‌آموزان بالأخره با هر سختی که بود توانستند خود را از صف جاماندگان از تحصیل به صف صبحگاه مدرسه برسانند. هرچند این دانش‌آموزان به‌طور غالب بیشتر از یکی دو سال مهمان مدرسه نخواهند بود و باز مدرسه را به دلایل متعدد معیشتی، فرهنگی، اجتماعی و... ناتمام ترک خواهند کرد

به روایت آمار

بررسی‌ها نشان می‌دهد پنج استان سیستان و بلوچستان، خراسان رضوی، تهران، خوزستان و آذربایجان غربی دارای بیشترین فراوانی مطلق بازماندگان از تحصیل هستند. همچنین استان‌های سیستان و بلوچستان، خراسان رضوی، خوزستان، آذربایجان غربی و کرمان نیز به ترتیب دارای بالاترین آمار تارکان از تحصیل در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ هستند. باوجود سیاست‌گذاری‌های مکرر در خصوص پوشش کامل تحصیلی و جذب همه کودکان بازمانده از تحصیل (از مفاد قانون اساسی گرفته تا سند تحول بنیادین و سایر اسناد مرتبط) این اهداف تحقق نیافته است. در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ تعداد ۹۱۱۲۷۲ کودک از تحصیل بازماندند. در همین سال نیز ۲۷۹۰۱۹ دانش‌آموز ترک تحصیل کرده‌اند. از طرفی آمارها نشان می‌دهد در یک بازه زمانی نرخ بازماندگان از تحصیل در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ نسبت به سال ۱۳۹۴-۱۳۹۵ به میزان ۱۵/۱۷ درصد افزایش یافت. همچنین نرخ جذب بسیار کم کودکان بازمانده از تحصیل در کنار تعداد بالای ترک تحصیل سالانه باعث شد روند بازماندگان از تحصیل در کشور رو به رشد باشد. ستاره داستان ما یکی از جاماندگان از تحصیل بود که با تأخیری چندساله به کلاس درس راه پیدا کرده بود هرچند به روایت آمار ایران پر از ستاره‌هایی است که جایشان در کلاس‌های درس خالی است. اغلب بازماندگان از تحصیل، دیگر به مدرسه جذب نمی‌شوند. خانواده‌هایی که در دهک‌های پایین، فاقد بیمه، فاقد درآمد ثابت و... هستند بیشتر در معرض بازماندگی از تحصیل قرار دارند. به‌طور کلی بازماندگی از تحصیل و ترک تحصیل با وضعیت رفاه خانواده مرتبط است

چند راهکار

از جمله پیشنهادهایی که برای بهبود و حل مشکلات این حوزه بیان می‌شود، بازنگری و اصلاح برنامه درسی با رویکردی انعطاف‌پذیر برای کودکان بازمانده از تحصیل از سوی وزارت آموزش و پرورش است. همچنین پوشش حمایتی کودکان باز مانده از تحصیل به دلیل فقر یا معلولیت از سوی سازمان بهزیستی و کمیته امداد امام خمینی نیز مناسب است. از آنجا که این دانش‌آموزان به‌طور معمول با مشکلات معیشتی مواجه‌اند و در شرایطی مانند آموزش مجازی، دردسترس نبودن مدارس دولتی و آموزش رایگان به دلیل نبود امکانات و محدودیت‌های متعدد از تحصیل باز می‌مانند. رویکرد مدرسه محوری می‌تواند بخش عمده‌ای از مشکلات را حل کند. با توجه به قرار گرفتن مدرسه در موقعیت محلی، مدرسه می‌تواند کانون جذب باشد. مدرسه به دلیل به دسترسی ساده‌تر به بازماندگان، هزینه کمتر، امکان شناسایی راحت‌تر و همچنین استفاده از ظرفیت معلمان رسمی در قالب اضافه کار و حق تدریس گزینه مناسبی برای حل این معضل باشد



بانک‌های بنگاه دار

حسین قاسمی

عضو فعال دانشکده مدیریت و حسابداری



بانک‌ها غلط می‌کنند

با پول مردم بنگاه‌داری کنند



امروزه فعالیت بانک‌ها و چالش‌های آن به قدری حاد شده که به یکی از مشکلات جدی کشور بدل شده است. تا جایی که رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) نیز در این حوزه ورود کردند و خواستار خروج بانک‌ها از بنگاه‌داری شدند. در قوانین بانک مرکزی، سقف سرمایه‌گذاری بانک‌ها در سهام شرکت‌ها، حداکثر ۴۰ درصد سرمایه هر بانک تعیین شده است. اما امروزه شماری از بانک‌ها این نسبت را رعایت نکرده‌اند؛ طبق آخرین اعلام معاون نظارتی بانک مرکزی، اکنون متوسط سقف بنگاه‌داری در بانک‌ها به حدود ۵۱ درصد می‌رسد. گرچه مسئله‌ی بنگاه‌داری نظام بانکی چندان مبحث جدیدی نیست. سال‌هاست که کارشناسان اقتصادی در خصوص پیامدهای ناگوار این قضیه هشدار داده‌اند و بارها از بنگاه‌داری بانک‌ها انتقاد نموده‌اند، اما گاهی آن قدر آش شور می‌شود که صدای همه درمی‌آید و نیاز به تغییر و تحول اساسی نظام بانکی، در بدنه‌ی جامعه احساس می‌شود.

چراغ قرمزی در برابر نظام

بانکی

حساسیت این بحران به حدی است که رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) مستقیماً به آن ورود کردند و با بیان عبارت «بانک‌ها غلط می‌کنند با پول مردم بنگاه‌داری کنند»، خواستار رفع این مشکل شدند. پیگیری آن را نیز به دولت محول کردند. بدین ترتیب نگاه دولت به این موضوع جدی‌تر شد. دکتر ولی‌الله سیف با صدور بخشنامه‌ای، بانک‌ها را به برگرداندن سقف سرمایه‌گذاری به میزان قانونی فراخواند و آنها را موظف نمود تا سهام مازاد بر سقف ۴۰ درصد سرمایه پایه سرمایه‌گذاری شده خود را هر ساله به میزان یک‌سوم به فروش برسانند. بنابراین بانک‌ها موظف شدند که طی یک دوره سه‌ساله، از بنگاه‌داری خارج شوند. اما همان‌طور که مستحضرد، این معضل همچنان ادامه یافته و با پیگیری‌های دوران ریاست دکتر عبدالناصر همتی نیز رفع نشد. رئیس کنونی بانک مرکزی نیز به طور اخص، پیگیر رفع این مشکل و اسلامی‌سازی بانک‌ها است.

زیان‌های بنگاه‌داری بانک‌ها

بانک‌ها در نبود یا ضعف نهادهای نظارتی، اندک‌اندک از سازمانی سپرده‌پذیر و تسهیلات دهنده به سازمانی سپرده‌پذیر و بنگاه‌دار تبدیل شده‌اند. این تبدیل در تضاد آشکار با قانون اساسی است. مهم‌ترین زیان این تغییر وجه، رقابت ناعادلانه بخش خصوصی با بنگاه‌هایی

است که به دریای بی‌کران نقدینگی و سپرده‌ها (شبکه بانکی) متصلند. از این رو بانک‌ها با سرمایه انبوهی که در اختیار دارند می‌توانند نظم رقابت‌پذیر هر بازاری را به هم زده و با ورود انحصاری، اجازه فعالیت به سرمایه‌گذاران و تولیدکنندگان خرد را ندهند. به مرور زمان این سرمایه‌گذاران و تولیدکنندگان خرد، از بازار حذف می‌شوند. نهایتاً سرمایه از بخش تولید به بازارهای کاذب، ریسکی و سفته‌بازی می‌رود. بنگاه‌داری نامتعارف بانک‌ها نهایتاً عمیق شدن رکود اقتصادی توأم با فقر و افزایش شکاف طبقاتی را در پی خواهد داشت.

آیا بنگاه‌داری لازمه وکالت

پذیری بانک‌هاست؟

شاید برای شما نیز سوالی پیش بیاید چرا بانک‌ها وکیل سپرده‌گذاران هستند و باید سرمایه را در جای مناسب سرمایه‌گذاری کنند؟ آیا انتقاد به بنگاه‌داری بانک‌ها با اصل وکالت آنان

نحوه خروج از بنگاه‌داری، نکته‌های

مهم

همان‌طور که بنگاه‌داری شبکه بانکی پیامدهای ناگواری در اقتصاد کشور بر جای می‌گذارد، خروج غیر اصولی و رانت‌زده از این معضل نیز تبعاتی کمتر از ادامه بنگاه‌داری نخواهد داشت. بسیاری از بنگاه‌ها که امروزه تحت سیطره بانک‌ها درآمده‌اند، بدهی‌های بانکی ناشی از تسهیلات تکلیفی دولت را تقبل کرده‌اند. واگذاری شتاب‌زده و غیرشفاف و رانت‌جویانه این بنگاه‌ها، می‌تواند شوک عظیمی به بدنه حساس اقتصاد ملی وارد کند.



شناختنامه نشریه

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

مدیر مسئول و سردبیر: مهدیه احمدی

ویراستار: مهدیه احمدی

صفحه آرا: ریحانه محمدی

هیئت تحریریه: ابوالفضل صابری، سید طاها فرجادی، فاطمه افتخاری‌پور، حسین قاسمی